

KHATE SEFID
DICTIONARY
OF APPLIED
& LINGUISTICS
TEACHING

**General Linguistics,
Teaching Methodology And Testing**

Reza Kheirabadi.Ph.D.
Shahrzad Sohrabi Fard
Seyyed Behnam Alavi Moghaddam.Ph.D.

KHATE SEFID DICTIONARY OF APPLIED & LINGUISTICS TEACHING

**General Linguistics,
Teaching Methodology And Testing**

Shahrzad Sohrabifard

Reza Kheirabadi (ph.D)

Seyyed Behnam Alavi Moghaddam (ph.D)

Khate Sefid Press

خاتۀ سفید

www.khatesefid.com

A a

Abbreviation (L)

اختصار:

شکل کوتاه شده یک کلمه را اختصار می نامند. مثال: *gasoline* → *gas*

Ability grouping (M)

گروه بندی بر پایه توانایی، گروه بندی استعداد مبنا:

در آموزش، گروه بندی و جایابی دانش آموزان را در یک گروه یا کلاس براساس توانایی آنها در یک مهارت یا موضوع خاص، به عنوان مثال براساس مهارت زبانی آنها، گروه بندی استعداد مبنا می گویند. گروهی که شامل دانش آموزانی با سطوح توانایی متفاوت باشند، گروه ناهمگن^۱ و گروهی که شامل دانش آموزانی با توانایی های مشابه باشند، گروه مشابه (همگن)^۲ نامیده می شود.

Absolute (L)

مطلق

Absolute priority (L)

اولویت مطلق

Absolutism (M)

مطلق نگری، مطلق گرایی

Abstract (L)

انتزاعی، تجریدی، مجرد، چکیده

Abstract concept (M)

مفهوم انتزاعی، مفهوم مجرد

Abstract noun (L)

اسم معنی:

اسمی که به خودی خود وجود نداشته و نتوان آن را لمس نمود و بر کیفیت، حالت یا عملی دلالت دارد، مانند مفاهیم قدرت، گرسنگی، فقر، عشق و تنفر.

Abstraction experiment (M)

آزمایش تجریدی

Academic achievement (T)

پیشرفت تحصیلی، موفقیت تحصیلی

Academic inhibition (T)

رکود تحصیلی، مشروط شدن در تحصیلات دانشگاهی

Academic self-concept (M)

خود انگاره تحصیلی

Academic underachievement disorder (M)

اختلال افت تحصیلی

Academic vocabulary (M)

واژگان دانشگاهی:

لغات و کلمات رایج در متن های علمی و دانشگاهی که در اکثر متون علمی به چشم می خورند.

1. heterogeneous group or mixed ability group

2. homogeneous

Accent 1(L)**لهجه، تلفظ گونه‌ای :**

تفاوت های آوایی یا واجی یک منطقه اغلب به عنوان لهجه های مختلف تلقی می شوند. لهجه به مشخصه هایی از سخن اشاره می کند که اطلاعاتی را درباره سخنگو بیان می کند مثلاً سخنگو در کدام کشور یا کدام بخش از کشور رشد کرده است، یا به کدام گروه اجتماعی تعلق دارد و یا اینکه آیا او گویشور بومی آن زبان است یا خیر.

Accent 2(L)**تأکید، تشدید:**

تأکید بر یک هجا به گونه ای که برجسته تر و واضح تر از هجاهای دیگر یک واژه تلفظ شود. (به *stress* نگاه کنید)

Accent and Dialect (L)**لهجه و گویش:**

اصطلاح لهجه^۱ از نظر فنی زمانی مورد استفاده قرار می گیرد که به جنبه هایی از تلفظ محدود شود که نشان می دهند شخص گویشور از نظر محلی یا اجتماع به چه مکان یا طبقه ای تعلق دارد. اصطلاح گویش^۲ علاوه بر جنبه های تلفظی، توصیف کننده مشخصات دستوری و واژگانی نیز می باشد.

Accent reduction (M)**دوره های حذف لهجه:**

برنامه ای که در آن سعی بر این است که به گویندگان یک زبان دوم یا زبان خارجی کمک شود که تا حد امکان آن زبان را بدون داشتن لهجه خارجی صحبت کنند.

Acceptability (T)**قابل قبول بودن، مقبول بودن (یک آزمون):**

به تمایل دانش آموزان برای شرکت کردن در آزمون و رضایت آنها از اینکه این آزمون پیشرفت های آنها را مورد ارزیابی قرار داده است اطلاق می گردد. یک آزمون، با توجه به ماهیتش باعث ایجاد مقداری استرس و تنش در آزمون شونده می گردد. گاهی این اضطراب ممکن است مفید واقع شود، اما در بعضی مواقع هم مانع می شود که آزمون شونده توانش واقعی خود را نشان دهد و منطبق با آن در آزمون عمل کند. اگر مطمئن شویم که دانش آموزان ترکیب و قالب آزمون را به خوبی فهمیده اند، میزان قابل قبول بودن آن آزمون افزایش می یابد و برای رسیدن به این هدف، باید از طریق ارائه نمونه های مشابه آزمون و همچنین آزمونی که محتوای آن با اهداف دوره و درس و همچنین فعالیت های کلاس مرتبط باشد، دانش آموزان را با آزمون آشنا کرد.

Acceptable alternative method (T)

Also, acceptable word method, appropriate word method, contextually appropriate method

روش متناوب پذیرفتنی، روش گزینه قابل قبول:

در آزمون بندش^۳ خواننده می تواند هر کلمه ای که قابل قبول و مناسب برای متن باشد را در جای خالی قرار دهد؛ این روش را روش گزینه (واژه های) قابل قبول می نامند.

1. accent

2. dialect

3. cloze test

تعدیل در گفتار:**Accommodation (M)**

زمانی است که شخصی شیوه و سبک گفتار خود را به گونه ای تغییر دهد تا شباهت خود با افرادی که به آن سبک گفتگو میکنند را زیاده‌تر یا کمتر کند، مانند پدر یا مادری که در گفتگو با کودک خود از ساختارها و کلمات ساده‌تر استفاده می‌کنند (همگرایی)، در مقابل ممکن است شخصی لهجه روستایی خود را به دلیل رنج بردن از پیش داوری‌های افراد شهری تعدیل کند (واگرایی).

بهره‌پیشرفت تحصیلی**Accomplishment quotient (AQ) (M)****پاسخگویی، جوابگویی، مسئولیت‌پذیری****Accountability (T)****فرهنگ‌پذیری:****Acculturation (M)**

فرایندی که طی آن تغییراتی در زبان، فرهنگ و نظام ارزشهای یک گروه به دلیل تعامل و کنش متقابل با گروهی دیگر که دارای زبان، فرهنگ و نظام ارزشهای متفاوت هستند ایجاد می‌شود.

صحت، دقت:**Accuracy (M)**

توانایی در تولید جمله‌هایی که از لحاظ دستوری کاملاً درست باشند و ممکن است الزاماً شامل توانایی در گفتار یا نوشتار روان و سلیس نباشد.

حالت مفعول مستقیم:**Accusative case (L)**

اسم یا عبارت اسمی که به عنوان مفعول مستقیم یک فعل در جمله عمل می‌کند. برای مثال:

Marry bought a new table.

آزمون‌های پیشرفت، آزمون موفقیت:**Achievement test (T)**

Also, syllabus-based tests

آزمون پیشرفت، ارتباطی مستقیم با درس‌ها، واحدهای درسی و یا حتی کل برنامه درسی کلاس دارد. آزمون‌های پیشرفت به مطالب خاص تدریس شده در دوره زمانی مشخصی در برنامه درسی محدود می‌شوند. آزمون‌های پیشرفت می‌توانند نقش شناختی (برشناختی) داشته باشند و مشخص کنند که دانش آموزان باید در آینده چه مواردی را بهبود بخشند، اما وظیفه اصلی یک آزمون پیشرفت این است که مشخص کند آیا اهداف مورد نظر برای یک دوره آموزشی در پایان دوره برآورده شده‌اند یا خیر. این آزمون می‌تواند یک درک مطلب شنیداری براساس مجموعه‌ای از مکالمه‌های ارائه شده در یک کتاب باشد. با این آزمون معلم می‌تواند نقاط ضعف دانش آموزان را بیابد و در مورد قبولی یا مردودی آنها در آزمون قضاوت کند.

فیلتر صوتی (در درک مفهوم شنیداری):**Acoustic filtering (M)**

در درک مفهوم شنیداری، شنیدن و تشخیص بعضی از صداها بیان شده‌را می‌گویند، به عنوان مثال زمانی که شخصی یک زبان خارجی را فرا می‌گیرد، صداها

1. convergence

2. divergence

گفتاری زبان مادری او ممکن است به عنوان یک مانع عمل کند و برای وی شنیدن و شناسایی صداهای جدید و ناآشنا را در زبان خارجی مشکل سازد.

آواشناسی صوتی، آواشناسی فیزیکی: Acoustic phonetics (L)

شاخه ای از زبانشناسی که خصوصیات فیزیکی گفتار را از نظر شیوه انتشار امواج در هوا بررسی می کند. (مطالعه روشی که شنوندگان صداها را دریافت می کنند).

فرضیه فراگیری / یادگیری: Acquisition/ learning hypothesis (M)

فرضیه فراگیری / یادگیری که توسط کرشن بیان شد بر این ادعا است که دو روش متمایز برای ایجاد و رشد توانش زبان دوم یا خارجی وجود دارد. فراگیری، همان روش طبیعی است که در راستای یادگیری زبان اول در کودکان است. فراگیری به یک فرایند ناخودآگاه گفته می شود که در آن ایجاد و رشد تسلط زبانی از طریق فهمیدن زبان و کاربرد آن برای برقراری ارتباط معنادار صورت می پذیرد. درمقابل، یادگیری به آن فرایندی گفته می شود که طی آن قواعد زبان، به صورت خودآگاه فرا گرفته می شود. یادگیری، منتج به ایجاد دانش آشکار درمورد صورت های یک زبان و توانایی به زبان آوردن این دانش می شود. برای اینکه یادگیری صورت پذیرد، تدریس رسمی، ضروری می باشد و بنا بر این نظریه، یادگیری به فراگیری منتهی نمی شود.

واژه اختصاری، سرنام، سرواژه: Acronym (L)

بعضی از واژه های جدید از ترکیب حروف آغازین تعدادی از کلمات ساخته می شوند. واژه های اختصاری غالباً با حروف بزرگ نوشته می شوند، مانند *UNESCO, NATO* اما گاهی بر اثر کثرت به حروف کوچک تبدیل شده و به صورت واژه های روزمره در می آیند مانند *radar, laser* و غیره.

پژوهش عمل نگر، اقدام پژوهی: Action research (M)

- ۱- پژوهشی که هدف اولیه آن پیدا کردن راههایی برای حل مشکلات و بوجود آوردن تغییرات در جامعه می باشد و برخلاف تحقیقاتی است که هدف آنها تنها کشف اصول علمی یا توسعه قوانین و نظری ها است.
- ۲- (در تربیت معلم) تحقیقات کلاسی که توسط معلم آغاز می شود و هدف از آن بالابردن سطح آگاهی معلمان نسبت به کلاس، آموزش، یادگیری و بهبود تمرینات کلاسی می باشد.

واژگان فعال، خزانه لغات فعال: Active vocabulary (M)

Deictic expressions (L)**عبارات اشاره ای:**

کلماتی در زبان وجود دارند که تعبیر آنها میسر نخواهد بود مگر این که در بافت فیزیکی قرار گیرند، به این گونه کلمات، عبارات اشاره ای گفته می شود.

عبارات اشاره ای، یا برای اشاره به شخص به کار می روند، مانند: "من، تو، او"، یا این که برای اشاره به مکان استفاده می شوند مانند: "این جا، آن جا، آن" و یا بیانگر اشاره به زمان هستند همانند: "اکنون، حالا، امشب، دیروز، هفته آینده"

جمله ای مانند «آن ها دیروز از آنجا رفتند» را نمی توان تفسیر کرد زیرا منظور از آنها، آنجا و دیروز مشخص نیست، چه کسانی از کجا و در چه زمانی رفتند؟

این جمله زمانی قابل تفسیر خواهد بود که در بافت واقع شود، در غیر این صورت قابل تعبیر نیست.

Deletion (L)**حذف:**

زمانی است که گوینده، یک واج یا کلمه ای را هنگام صحبت کردن حذف می کند، به عنوان مثال، در گفتار محاوره ای یا گفتار سریع گویندگان انگلیسی زبان، اغلب صامت پایانی را در کلماتی که تکیه ندارند حذف می کنند، مثلاً "a friend of mine" به "a friend O" و "mine" تبدیل می شود و یا با افزوده شدن هجای *ing* به واژه "garden" و تبدیل آن به "gardening" هجای [dn] حذف می شود.

Demonstrative (L)**واژه اشاره ای:**

کلمه، ضمیر یا حرف تعریفی که توسط گوینده برای اشاره به چیزی بکار می رود و می تواند به او نزدیک یا از او دور باشد. این واژه ها در انگلیسی عبارتند از:

Those و *This, That, These*

Denotation (L)

Also, denotative meaning

معنای صریح:

قسمتی از معنای یک کلمه یا یک عبارت که آن را به پدیده ای در جهان واقع، عالم خیال یا دنیای محتمل ربط می دهد. به عنوان مثال معنای صریح^۱ واژه "گاو" حیوانی چهارپا، خونگرم و بچه زا است. در یک نظام معنایی، معنای صریح را می توان معنای مرکزی یا معنای هسته ای یک عنصر واژگانی به حساب آورد و آن را با معنای ارجاعی^۲، معنای شناختی^۳ و معنای مفهومی^۴ مساوی گرفت، اگرچه بعضی از زبانشناسان و فیلسوفان بین این مفاهیم تمایز می گذارند.

1. denotative meaning
2. reference
3. cognitive meaning
4. conceptual meaning

Dental (L)**دندانی ها:**

دندانی ها آواهایی هستند که با تماس نوک زبان با پشت دندانهای پیشین بالا تولید می شوند. گاهی اوقات اصطلاح میان دندانی^۱ برای توصیف صداهایی که با قرار دادن نوک زبان میان دندانهای بالا و پایین تولید می شوند بکار می رود. صدای اول در کلمه *thin* که با علامت [θ] نشان داده می شود و نخستین آوای واژه ی *thus* که علامت [ð] است نمونه هایی از این نوع آوا هستند.

Derivation (L)**اشتقاق****Derivational morphemes (L)****تکواژهای اشتقاقی:**

این نوع تکواژها در زمره تکواژهای وابسته یا مقید گروه بندی می گردند و برای ساختن واژه های جدید در زبان بکار می روند. تکواژ های اشتقاقی در بسیاری موارد برای ساختن مقوله های دستوری مختلفی از ستاک^۲ مورد استفاده قرار می گیرند. بدین ترتیب با افزوده شدن تکواژ اشتقاقی "*-ness*"، صفت "*good*" به اسم "*goodness*" تبدیل میشود.

Derived score (T)**نمره مشتق:**

هر نوع نمره غیر از نمره خام را نمره مشتق گویند. نمره مشتق بوسیله تبدیل یک نمره خام در واحدهای مقیاسی دیگر بدست می آید. (همچنین به *standard score* مراجعه کنید).

Descriptive Grammar (L)**دستور زبان توصیفی**

(به *grammar* مراجعه کنید).

Descriptive statistics (T)**آمار توصیفی:**

مجموعه مفاهیم آماری و فرایندهایی که برای توصیف، سازمان دهی، جدول بندی و خلاصه کردن ویژگیهای عمومی و مهم یک مجموعه داده (اطلاعات) مورد استفاده قرار می گیرند. آمار توصیفی عددی است که بعضی از ویژگیهای یک داده را مشخص می کند. دو نوع آمار توصیفی متداول عبارتند از:

- ۱- آماری که گرایش محوری^۳ را اندازه گیری می کند.
- ۲- آماری که پراکندگی را مشخص می نماید.

1. interdental
2. stem
3. central tendency

Developmental functions of language (M)

نقش های پیشرفتی زبان:

هالیدی هفت نقش اصلی برای زبان در مورد کودکانی که زبان اول خود را فرا می گیرند، برمی شمرد:

- ۱- نقش ابزاری^۱: به کار بردن زبان برای دست یافتن به اشیاء (*I want*).
- ۲- نقش تنظیم کننده^۲: به کار بردن زبان برای کنترل کردن رفتار دیگران (*do as I tell you*).
- ۳- نقش تعامل^۳: به کار بردن زبان برای ایجاد تعامل با دیگران (*me and you*).
- ۴- نقش اکتشافی^۴: بکار بردن زبان برای یاد گرفتن واکتشاف (*tell me why*).
- ۵- نقش شخصی^۵: به کاربردن زبان برای بیان احساسات و معانی شخصی (*here I come*).
- ۶- نقش تخیلی^۶: به کار بردن زبان برای خلق دنیای تخیلات (*let's pretend*).
- ۷- نقش توضیحی^۷: به کار بردن زبان برای انتقال دادن اطلاعات (*I've got something to tell you*).

Diachronic Linguistics and synchronic linguistics (L)

زبان شناسی در زمانی در مقابل زبان شناسی هم زمانی:

این دو واژه نخستین بار توسط فردینان دوسوسور، زبان شناس سوئیسی که به پدر زبان شناسی نوین مشهور است ابداع شد. زبان شناسی هم زمانی به بررسی یک زبان و پدیده های زبانی در مقطعی خاص می پردازد. به عنوان مثال بررسی چگونگی منفی نمودن جملات در فارسی باستان، نوعی بررسی هم زمانی محسوب می شود.

زبان شناسی در زمانی به بررسی زبان یا یک پدیده زبانی در فاصله میان دو مقطع زمانی خاص می پردازد. به عنوان مثال بررسی تفاوت های آوایی فارسی باستان با فارسی میانه، بررسی در زمانی محسوب می شود. به بیان دیگر در زبان شناسی در زمانی، زبان شناس به بررسی تغییرات یک پدیده زبانی در فاصله میان دو یا چند مرحله تاریخی می پردازد. زبان شناسی هر زمانی (*panchronic linguistics*) نیز نوعی مطالعه زبانی است که در آن ویژگیهای عام زبانی، که در همه زبانها به طور مشترک جدا از متغیر زمان، به چشم می خورد مورد بررسی قرار می گیرند.

Diacritics (L)

نشانه نوشتاری، نشانه زیر و زبری:

علائم تشخیص که برای تعیین ویژگی هایی چون خیشومی شدگی^۸، طول^۹، تکیه^{۱۰} و نواخت^{۱۱} بکار می رود و ممکن است با نمادهای آواشناسی ترکیب شوند. آوانگاری واژه *main* می تواند با استفاده از علامت تشخیص برای نشان دادن خیشومی شدگی واکه انجام شود. [mẽn]

1. Instrumental
2. regulatory
3. Interactional
4. Heuristic
5. personal
6. Imaginative
7. Informative

8. nasalization
9. length
10. stress
11. tone

Diagnostic test (T)**آزمون تشخیصی، آزمون برشناختی:**

آزمون تشخیصی به گونه ای طرح می شود که ویژگیهای خاصی از زبان را شناسایی کند و برای نشان دادن مهارت ها و آنچه که یادگیرنده می داند و یا نمی داند طراحی می شود. به عنوان مثال، یک آزمون تلفظ ممکن است آن دسته از ویژگی های واجی زبان انگلیسی را که برای دانش آموزان دشوار هستند و لذا باید در برنامه درسی گنجانده شوند، شناسایی نماید. چنین آزمونی نشان می دهد که دانش آموز چه صوت هایی را می تواند تلفظ کند و چه آواهایی را نمی تواند. آزمون های تشخیصی را می توان برای پی بردن به معلومات یادگیرنده پیش از شروع یادگیری به کاربرد و بدین طریق برنامه آموزشی مفیدتر و مؤثرتری را تهیه نمود. آزمون تشخیصی می کوشد به این سؤال پاسخ دهد که تا چه اندازه دانش آموزان یک مطلب را فرا گرفته اند و اینکه آیا آمادگی رفتن به مرحله بعدی آموزش را دارند یا خیر

Dialect (L)**گویش**

(به *accent and dialect* مراجعه کنید).

Dialect area (L)**نواحی گویشی:**

یک منطقه جغرافیایی که به دلیل استفاده از یک گونه خاص زبانی و یا ویژگیهای خاص از یک گونه زبان، از سایر مناطق دیگر مشخص و متمایز شده است. به عنوان مثال منطقه ای که در آن از واژه ی *bucket* بیشتر از معادل دیگر آن یعنی *pail* استفاده می شود را می توان یک ناحیه گویشی محسوب نمود.

Dialect atlas (L)**اطلس های گویشی:**

کتابی شامل نقشه های گویشی^۱ که تفاوت های گویشی به صورت جغرافیایی روی آن نشان داده شده است. خطوط مرزی به نام همگویی^۲ هر منطقه را از هم تفکیک می کند.

Dialect leveling (L)**هم سطح سازی گویشی:**

هم سطح سازی گویشی حرکتی است به سمت یکنواختی بیشتر و گوناگونی کمتر میان گویش ها.

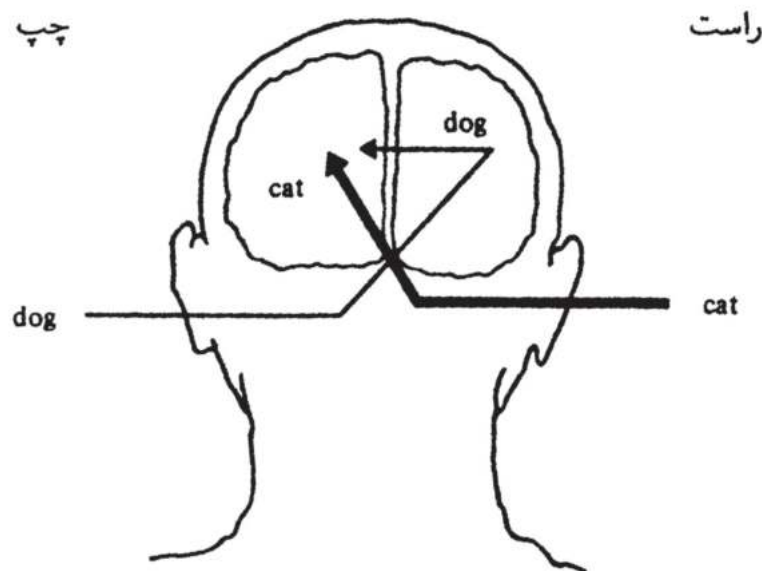
Dialectology (L)**گویش شناسی:**

گویش شناسی، مطالعه گویش های محلی و گونه های منطقه ای یک زبان است. این مطالعات حدود یک قرن پیش بر اثر علاقه زبان شناسان تاریخی به مشاهده گسترش تغییرات صوتی آغاز شد و در ابتدا عمدتاً با واج شناسی سر و کار داشت. در مطالعات بعدی، جنبه های دیگر زبان نیز مورد توجه قرار گرفت، اما واج شناسی همچنان بیشترین توجه را به خود اختصاص داده است و مبحث واژگان در مرتبه ی دوم قرار دارد. گویش شناسان علاقه کمتری به صرف و نحو نشان داده اند. پژوهش های گویش شناسان غالباً به صورت اطلس های گویشی انعکاس می یابد.

1. dialect maps
2. isogloss

Dichotic listening (L)**شنود دو گوشی، شنود دو جانبه:**

در این روش به طور همزمان یک علامت شنیداری به گوش چپ و علامت شنیداری دیگری به گوش راست فرستاده می شود. مثلاً ممکن است به طور همزمان در گوش راست فردی واژه *cat* و در گوش چپ او واژه *dog* ادا شود و سپس از او خواسته شود که آن چه را شنیده است، گزارش کند. اغلب افراد محرک های زبانی شنیده شده با گوش راست را دقیق تر از آن چه با گوش چپ شنیده اند، گزارش می کنند. این پدیده را مزیت گوش راست می گویند. توضیح این نکته بسیار واضح است، نشانه زبانی دریافت شده از طریق گوش چپ، به نیم کره راست فرستاده می شود و سپس جهت پردازش به نیم کره چپ (مرکز زبانی) ارسال می گردد. این مسیر غیر مستقیم، طولانی تر از این است که یک نشانه زبانی توسط گوش راست دریافت شود و مستقیماً به نیم کره چپ برود.

**Dictation (T)**

Also standard dictation, full dictation

املاء، دیکته:

دیکته، تکنیکی است که هم در آموزش زبان و هم در آزمون گیری زبان مورد استفاده قرار می گیرد. دیکته، مقوله ای به دقت تحلیل شده در ارزشیابی درک شنیداری است. در دیکته، آزمون شوندگان به متنی که عموماً از ۵۰ تا ۱۰۰ واژه تشکیل شده است و سه بار تکرار می شود، گوش می کنند: نخست با سرعت معمولی، سپس با مکث هایی بلند

1. right ear advantage

بین عبارت ها یا گروه های واژه ای طبیعی، که در آن آزمون شوندگان آنچه لحظاتی قبل شنیده اند را می نویسند و سرانجام بار دیگر با سرعت طبیعی، تا نوشته شان را بررسی و ویرایش کنند. سطح دشواری فعالیت دیکته را به راحتی می توان به کمک طول گروه های واژگانی (با نام فنی انفجارها^۱)، طول مکث ها، سرعت خوانده شدن متن، پیچیدگی گفتمان، و دستور زبان و واژگان به کار رفته در متن کنترل کرد.

Dicto-comp (T)

Also dictation / composition

املاء - انشا، دیکته - انشاء:

گونه ای از نوشتن کنترل شده^۲ و مرتبط با دیکته، فعالیت دیکته - انشاء است. در این فعالیت، آموزگار یک یا دو پاراگراف را با سرعت طبیعی و معمولاً دو یا سه بار برای آزمون شوندگان می خواند و سپس از آنها می خواهد که سعی کنند این پاراگراف ها را ضمن به یاد آوردن مطالب قرائت شده، بازنویسی نمایند. در یکی از چند گونه ممکن در شیوه دیکته - انشاء آموزگار پس از خواندن متن، ورقه هایی را با واژه های کلیدی از پاراگراف ها، که به ترتیب و به منظور کمک به دانش آموزان در یادآوری مطالب ذکر شده، بین آنها توزیع می کند.

Diglossia (L)

دو گویشی، دو زبان گونگی:

اصطلاح دو گویشی به فردی اطلاق می شود که بتواند به دو گویش از یک زبان تکلم نماید یا به جامعه ای که در آن دو گویش مختلف از یک زبان رایج باشد، به طوری که یکی از این گویش ها به عنوان نمونه عالی^۳ و دیگری دانی^۴ محسوب شود و نمونه عالی در موقعیت های رسمی کاربرد داشته و نمونه دانی در بین مردم عادی و در گفتار روزمره آنان جاری باشد. توجه داشته باشید که در دو زبانگی دو گونه کاملاً متفاوت از یک زبان در کنار یکدیگر در یک جامعه زبانی وجود دارند. این حالت در اکثر کشورهای عرب زبان دیده می شود که گونه عالی را در سخنرانی ها، گفتار مذهبی و گفتار رسمی سیاسی به کار می برند، در حالی که از گونه دانی به عنوان یک گویش محلی از زبان محاوره ای استفاده می کنند.

Diphthong (L)

واکه مرکب، مصوت مرکب:

به این کلمات توجه کنید. *cow* [kaw], *my* [may], واکه ای که از ترکیب واکه ها تشکیل شده است را واکه مرکب می نامند. هر کدام از این صداها با واکه شروع و به یک نیم واکه یا غلت ختم می شود. (Vowel+glide)

روش مستقیم:

- روشی در آموزش زبان خارجی یا زبان دوم که دارای اصول و ویژگیهای زیر می باشد:
۱. تدریس کلامی فقط و منحصرأً با زبان مقصد انجام می گیرد.
 ۲. فقط واژه ها و جملات روزمره تدریس می شود.

1. bursts
2. controlled writing
3. high variety
4. low variety

N n

Naming task (L)

نامگذاری

نامگذاری، یک تکنیک آزمایشگاهی است که در آن از آزمایش شونده خواسته می شود یک لغت چاپ شده را با صدای بلند بخواند. آزمایش شنوندگان، واژگان واقعی و آن هایی که دارای بسامد بالا هستند (یعنی اغلب اتفاق می افتند) سریعتر از آنهایی که هجی نامنظمی دارند مانند (*bough, dough*) و یا به ندرت اتفاق می افتند، می خوانند.

Nasal sounds (L)

صداهای خیشومی، صداهای غنه ای (تو دماغی):

وقتی نرمکام در موقعیت رو به بالا قرار نگیرد، هوا از طریق بینی و دهان خارج می شود. صداهای تولید شده به این روش صداهای خیشومی گفته می شوند برای مثال صدای *[m]* خیشومی و صدای *[b]* دهانی است.

Nativist approach (M)

نگرش نهادگرا (فطرت گرا):

واژه نهادگرا از این فرض بنیادین ناشی می شود که فراگیری زبان به صورت غریزی صورت می گیرد و بدان معناست که کارافزار یا عاملی که درون وجودمان است ما را مستعد فراگیری و درک نظام یافته زبان پیرامونمان می سازد و منجر به بنای نظام ملکه شده زبان می گردد و در نتیجه ما زبان را می آموزیم (فرضیه ذاتی بودن^۱). دو نوع متمایز از فطرت گرایی را می توان به شرح زیر بیان کرد:

۱- فطرت گرایی خاص^۲: که بیان می کند مفاهیم زبان شناسی (از قبیل عبارت اسمی، فعل) بخشی از دانش ذاتی هستند.

۲- فطرت گرایی عام^۳: که بیان می کند مؤلفه ها و اصول زبان شناسی یک زبان از ساختارها و اصولی که بصورت بیولوژیکی شکل گرفته اند و مشخصاً ماهیت زبان شناسی ندارند شکل گرفته اند. از پیشگامان نگرش فطرت گرا چامسکی، مک نیل و اریک لنه برگ را می توان نام برد.

Natural Approach (M)

Also, natural method, NA

روش تدریس با نگرش طبیعی، رویکرد طبیعی، روش طبیعی:

هدف روش تدریس با نگرش طبیعی که توسط کرشن و ترل^۴ بیان شد، متوجه مهارت هادر ارتباط های بنیادین بین شخصی بود، یعنی موقعیت های روزمره زبان از قبیل: مکالمات، خرید و فروش، گوش دادن به رادیو و غیره. در این روش، وظیفه اولیه معلم آماده ساختن داده های قابل فهم است؛

1. innateness hypothesis
2. special or specific nativism
3. general nativism
4. Krashen and Terrel

همچون زبان گفتاری که برای یادگیرنده قابل درک و یا فقط کمی بالاتر از سطح درک یادگیرنده باشد. در این روش یک دوره سکوت وجود دارد که ضرورت ندارد یادگیرنده ها در طول این دوره چیزی بگویند تا زمانی که احساس نمایند آمادگی صحبت کردن را دارا می باشند. در این روش، معلم، منبع داده ها به یادگیرندگان و ایجاد کننده فعالیت های کلاسی از قبیل دستور دادن، بازی، هجو، طنز و کار در گروه های کوچک می باشد. در این رویکرد تأکید بر مکالمه طبیعی (بجای مکالمه رسمی، دستور زبان و تحمل خطاهای یادگیرندگان) در فراگیری زبان می باشد. رویکرد طبیعی براساس نظریه فراگیری زبان دوم که توسط کرشن بیان شد و الگوی نظارت^۱ نام داشت استوار است. این نظریه خود شامل پنج فرضیه می باشد:

۱- فرضیه فراگیری/یادگیری^۲

۲- فرضیه ترتیب طبیعی^۳

۳- فرضیه ناظر^۴

۴- فرضیه درون داد^۵

۵- فرضیه مانع عاطفی^۶

این اصطلاح همچنین برای نامیدن تعدادی از روش های تدریس رایج در قرن نوزدهم که در واکنش به روش دستور- ترجمه^۷ بوجود آمدند بکار برده می شود. تأکید روشهای مذکور بر این مسائل بود: ۱- کاربرد زبان گفتاری. ۲- الگوپذیری از اصول طبیعی یادگیری زبان اول. ۳- بکاربردن اشیاء و عملیات در تدریس معناها و ساختارها. این روشها منجر به پیدایش روش مستقیم^۸ گردید.

Natural order hypothesis (M)

فرضیه ترتیب طبیعی:

بنا بر «فرضیه ترتیب طبیعی»، فراگیری ساخت های دستوری با یک نظم و ترتیب قابل پیش بینی صورت می گیرد. مثلاً کودکان انگلیسی زبان، شکل استمراری *ing* و جمله معلوم را قبل از *s* سوم شخص فعل، یاد می گیرند. در یادگیری زبان دوم و زبان خارجی نیز ممکن است صورت های دستوری به ترتیبی طبیعی ظاهر شوند.

Natural sound source (L)

منشأ صداهای طبیعی:

در این نظریه اعتقاد بر اینست که کلمات آغازین بشر می تواند تقلیدی از صداهای طبیعی که مردان و زنان بدوی در محیط اطراف خود شنیده اند باشد، برای مثال زمانی که یک پرنده به پرواز در آمد و صدای کو- کو (*cuckoo*) را تولید کرد، آن صدای طبیعی برای اشاره به شی مذکور انتخاب شد. اینگونه کلمات را که منعکس کننده صداهای طبیعی هستند نام آوا^۹ می نامند. برخی

1. monitor model

2. acquisition/learning hypothesis

3. natural order hypothesis

4. monitor hypothesis

5. input hypothesis

6. affective filter hypothesis

7. grammar – translation

8. direct Method

9. onomatopoeia/ mimetic words

نیز پیشنهاد کرده اند که صداهای اولیه زبان، از فریادهای طبیعی ناشی از خشم، لذت، درد و ... به وجود آمده است. با این وجود نه کلمات نام آوا مانند وزوز، شلپ شلپ و ... تأیید درستی این نظریه هستند و نه کلمات ناشی از خشم و لذت و سایر احساسات مانند آخ و ... زیرا زبان را نمی توان مجموعه ای صرف از کلماتی دانست که به عنوان اسامی موجودات به کار برده می شوند و نه مجموعه ای از صداهایی که ناشی از احساسات می باشند و در موقعیت های ویژه کاربرد دارند. دیدگاه دیگر در مورد صداهای طبیعی، نظریه نام آوای گروهی (*Yo – Heave – Ho*) می باشد. براساس این نظریه که تا حدودی زبان انسان را در عرصه اجتماعی تبیین می کند فرض بر اینست که منشأ زبان صداهای شخصی است که کارهای بدنی انجام می دهد، خصوصاً وقتی که آن کار بدنی چند نفر را به خود مشغول کرده و برای انجام آن نوعی هماهنگی وجود داشته است.

Neurolinguistics (L)

عصب شناسی زبان:

منظور از عصب شناسی زبان، مطالعه ی رابطه ی بین زبان و مغز است. بنابراین در ابتدا لازم است نواحی و بخش های مختلف مغز معرفی گردیده و تاثیر هر یک از این نواحی در استفاده از زبان مورد استفاده قرار گیرد. قسمت های مختلف مغز:

مغز به دو نیمکره ی تقریباً متقارن تقسیم می شود، نیم کره ی چپ و نیم کره ی راست. تعدادی راه های عصبی مرتبط با یکدیگر، که بزرگترین آنها جسم پینه ای^۱ است، فعالیت دو نیم کره ی مغز را هماهنگ می کند. مغز از طریق پایه ی مغز^۲ با نخاع در ارتباط است و سطح خارجی مغز، که قشر مخ نام دارد پوشش پر چین و شکن نازکی است از بافت خاکستری رنگی که از میلیون ها نورون تشکیل شده است. مهارت های خاص ادراک و زبان هر یک به دو نیم کره ی خاصی از مغز مربوط می شود. در بسیاری از افراد، نیم کره ی چپ مسئولیت اصلی مهارت های زبانی را بر عهده دارد. حال آنکه نیم کره ی راست مهارت های دیداری و فضایی و نیز ادراک اصوات غیر زبانی و موسیقایی را کنترل می کند. جابجایی کارکردهای شناختی و ادراکی در نیم کره ی خاصی از مغز را سو برتری^۳ می گویند. هر دو نیم کره ی مغز در کنترل فعالیت ماهیچه ای و نیز دیدن و شنیدن دخیلند. نکته ی جالب توجه این که هر نیمکره، فعالیت های سمت مخالف بدن را کنترل می کند. بدین ترتیب سمت راست مغز مسئول حرکت دست و پای چپ است و بالعکس. کنترل یک سمت بدن توسط نیم کره ی مغز در سمت مخالف را سو برتری معکوس می گویند.

1. Corpus Callusum
2. Brain stem
3. lateralization

مراکز زبان:

همانگونه که اشاره شد سمت چپ مغز مسئول پردازش نشانه های زبانی است. در این قسمت نواحی مختلفی وجود دارد که مراکز زبانی محسوب می شوند. این مراکز زبانی عبارتند از:

(۱) ناحیه ی بروکا^۱:

این ناحیه که به نام پل بروکا، کاشف آن نام گذاری شده در بخش پیشین نیم کره ی چپ قرار دارد و مسئول سازماندهی الگوهای تولیدی گفتار است. این ناحیه اصطلاحاً به نام قشر گفتاری پیشین^۲ نامیده می شود. ناحیه ی بروکا به طور جدی در تولید گفتار دخالت دارد.

(۲) ناحیه ی ورنیکه^۳:

این ناحیه به نام کاشف آن، کارل ورنیکه مشهور است. ناحیه ی ورنیکه در ارائه معنا نقش مهمی دارد و در تفسیر واژه ها و انتخاب عناصر واژگانی به منظور جمله سازی دخیل است. این ناحیه که به قشر گفتاری پسین^۴ مشهور است در درک گفتار نقش قابل توجهی دارد.

دو ناحیه ی بروکا و ورنیکه با دسته ای از تارهای عصبی موسوم به دسته ی کمانی^۵ به یکدیگر متصلند.

(۳) ناحیه ی حرکتی تکمیلی^۶:

این ناحیه که به قشر گفتاری بالایی^۷ مشهور است، در تولید فیزیکی گفتار نقش دارد. توجه داشته باشید که شنیدن، درک و سپس بیان یک کلمه از الگوی خاصی پیروی می کند. بدین ترتیب که کلمه، ابتدا در ناحیه ی ورنیکه شنیده و درک می شود. سپس این نشانه به ناحیه ی بروکا، یعنی جایی که تولید آن را تدارک می بیند انتقال می یابد و بعد به ناحیه ی حرکتی فرستاده می شود تا به طور فیزیکی ادا گردد.

مراکز زبانی در بیش از ۹۰ درصد افراد راست دست در نیمکره ی چپ مغز قرار دارد. یک روش آزمایش به نام شنود دوسویه^۸ می تواند موید این نکته باشد (به *dichotic listening* مراجعه کنید).

Neutralization rules (L)

قواعد خنثی سازی:

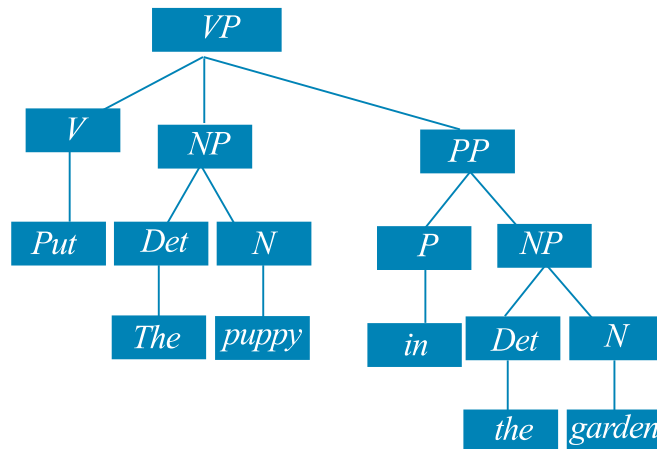
قواعد واجی که تقابل بین دو واج در شرایط خاص را از بین می برند. به عنوان مثال در بعضی از لهجه های انگلیسی تفاوت صدایی /t/ و /d/ در محیط های خاص مثلاً بین واکه ها، بی اثر می شود مانند *writer* و *rider* که هر دوی آنها بطور مشابهی تلفظ می شوند.

1. Broca's area
2. anterior speech cortex
3. Wernick's area
4. posterior speech cortex
5. the arcuate fasciculus
6. supplementary motor area
7. superior speech cortex
8. dichotic listening

Node (L)

گره:

هر موقعیت در یک نمودار درختی^۱ جایی که خطها (شاخه ها) به هم پیوند می خورند را گره می نامند. به عنوان مثال در نمودار درختی زیر گروه فعلی (VP) از گره های مقوله نحوی PP، NP، V و لغات garden, the, in, puppy, the, put تشکیل شده است.



The child put the puppy in the garden .

(در این قسمت تنها ساختار گره فعلی (vp) را بصورت نمودار درختی نشان داده ایم). نمودار درختی نشان می دهد که برخی از مقولات نحوی از دیگر مقولات نحوی تشکیل شده اند. جمله *The child put the puppy in the garden* از یک گروه اسمی (the child) و یک گروه فعلی *put the puppy in the garden* تشکیل شده است. گروه فعلی نیز از فعل *put* و ... تشکیل شده است و به همین ترتیب هر گره بالاتر بر تمام گروههای پائینی آن سیطره^۲ دارد.

Noise dictation (T)

Also, noise test, reduced redundancy test

املاء همراه با سر و صدا یا اختلال:

این نوع املاء با افزودن یک صدای خفیف به محتوای مطالبی که خوانده می شود یا از نوار پخش می شود، انجام می گیرد و آزمون شونده باید به جملات گوش کند و آنچه را می شنود، بنویسد. صدای خفیف به طیف صدای اتفاقی گفته می شود که به پارازیت رادیو شبیه است و وضوح مطالب املاء را برهم می زند. آزمون شوندگان، زبان را در شرایطی مشابه شرایط واقعی دریافت می کنند، یعنی شرایط صوتی مطلوب همواره در طبیعت وجود ندارد شرایطی مثل گوش کردن به یک مکالمه در اتاقی که در آن رادیو و تلویزیون روشن است و یا گوش کردن به صحبت فردی در جایی شلوغ، نمونه هایی از تداخل صدا با فرایند پردازش می باشند. هر چه صدای زمینه بلندتر باشد، اختلال بیشتر است و در نتیجه مهارت زبانی فزونتری برای درک مطالب لازم خواهد بود.

1. tree diagram
2. dominate

ترتیب واژگان نسبتاً ثابتی برخوردار باشند، اما قواعد گشتاری می توانند عناصر سازنده ساختارهایی که از قواعد گروه ساختی بوجود آمده اند را تغییر دهند و یا جابجا نمایند. مثلاً قید می تواند به ابتدای جمله بیاید.

1. *George helped Marry yesterday*

2. *Yesterday, George helped Marry*

طبق قواعد گشتاری یک قسمت از نمودار درختی (شاخه ای از درخت) جدا شده و به یک قسمت دیگر پیوند می خورد.

Transactional function of language (L)

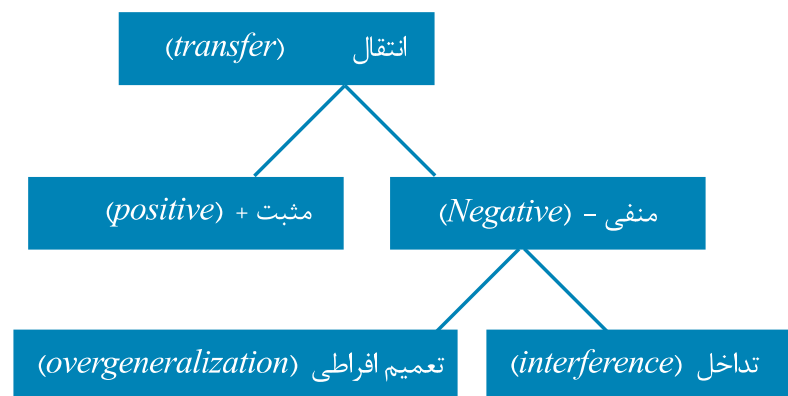
کاربرد انتقالی زبان:

علاوه بر نقش تعاملی / تبادلی^۱، زبان دارای نقش مهم دیگری است که آن را کاربرد انتقالی می نامند و از طریق آن انسانها، با استفاده از استعدادهای زبانی خود، دانش، مهارتها و اخبار را به یکدیگر و به نسل های بعد منتقل می نمایند.

Transfer (M)

انتقال:

در یادگیری زبان، انتقال یک اصطلاح کلی بوده و عمل انتقال دانش و کنش قبلی به یادگیری بعدی را توصیف می نماید. انتقال مثبت^۲ هنگامی صورت می گیرد که آگاهی قبلی برای عمل یادگیری مفید باشد، یعنی موقعی که کنش قبلی به درستی در مورد کنش حاضر کاربرد دارد. انتقال منفی^۳ هنگامی صورت می گیرد که کنش قبلی باعث اختلال در کنش عمل دوم می گردد. این تاثیرگذاری را می توان تداخل^۴ نیز نامید.



Transformations (L)

گشتارها:

گشتارها، ژرف ساخت را به روساخت تبدیل می کنند. به عنوان مثال، قواعد ساخت سازه ای، نحوه ی تشکیل جمله ای مانند: *Ali is a student* را برای ما تبیین می کنند. اما هنگامی که این جمله به صورت *"Is Ali a student?"* در می آید، چگونه می توان این تغییر را توجیه نمود؟

1. *interactional function*
2. *positive transfer*
3. *negative transfer*
4. *interference*

در این جاست که از گشتارها و قواعد گشتاری بهره می‌بریم و تغییرات رخ داده در ژرف ساخت جمله و نحوه‌ی تبدیل آن به روساخت را تبیین می‌کنیم. همانطور که گفتیم مفاهیم ژرف ساخت و روساخت از مفاهیم تمایز دهنده دستور گشتاری نسبت به دستور ساختاری می‌باشند چرا که در دستور ساختاری هر دوی این سطوح یکسان در نظر گرفته شده بود. اما در دستور گشتاری بر این باوریم که بخش نحوی برای هر جمله ژرف ساختی تولید می‌کند و سپس با اعمال گشتارها بر این ژرف ساخت، روساخت آن به دست می‌آید. البته توجه داشته باشید که ممکن است بر یک زنجیره‌ی زیر ساختی چندین گشتار اعمال شود. این اعمال گشتارهای متنوع بر یک زنجیره‌ی زیر ساختی، از ترتیب و نظم خاصی تبعیت می‌کند. ترتیب اعمال گشتارها را طبیعت روابط دستوری جمله مشخص می‌کند. به مجموعه گشتارهایی که با ترتیب خاص بر یک زنجیره‌ی زیرین اعمال می‌شوند و روساخت را ایجاد می‌کنند، گشتار نما^۱ می‌گویند.

گشتارها را می‌توان به چهار دسته زیر تقسیم کرد:

(الف) گشتار حذف که عنصری را از زیر ساخت حذف می‌کند.

(ب) گشتار اضافه که عنصری را به زیر ساخت می‌افزاید.

(ج) گشتار جایگزینی که عنصری را با عنصر دیگر جایگزین میکند.

(د) گشتار حرکت که عنصری را در سطح زیرین جمله به جایگاهی جدید، حرکت می‌دهد. برخی گشتارها تنها بر یک جمله عمل می‌کند، مثل گشتار مجهول ساز که یک جمله معلوم را به جمله‌ای مجهول مبدل می‌کند. این گشتارها را *singular Transformation* می‌نامیم. اما گشتارهای دیگری نیز وجود دارند که بر دو یا چند جمله عمل می‌کنند و آنها را با هم ترکیب می‌کنند مثل گشتار درونه‌گیری^۲ یا اسناد سازی^۳، به چنین گشتارهایی ترکیب گر (*General*) می‌گوییم. البته گشتارها را می‌توان به دو دسته‌ی اختیاری^۴ و اجباری^۵ نیز تقسیم نمود. گشتارهایی که حتماً باید در سطح توصیف ساختی یک جمله اعمال شوند را گشتارهای اجباری می‌نامند. اگر این گشتارها عمل نکنند حاصل کار، جمله‌ای غیر دستوری خواهد بود مثلاً در ژرف ساخت داریم: *Ali saw Ali in the mirror*، گشتار انعکاسی^۶ باید حتماً اعمال شود تا جمله به صورت *Ali saw himself in the mirror* حاصل شود.

اما گشتارهای اختیاری آن دسته از گشتارها هستند که اعمال آنها بر ژرف ساخت، حالتی دلبخواهی دارد و در صورت عدم اعمال، جمله غیر دستوری نخواهد شد. مثل گشتار مجهول ساز که یک گشتار دلبخواهی است.

1. transformational – marker
2. embedding
3. clefting
4. optional
5. obligatory
6. reflexivization

فهرست گشتارهای اصلی:

الف) گشتار اضافه یا درج^۱:

این نوع گشتارها عنصری را درون جمله درج می کنند (یا به عبارتی به جمله اضافه می نمایند) به عنوان مثال جمله ی *This is a yellow book* را اگر منفی کنیم به صورت *This is not a yellow book* در می آید که در آن عنصر (*not*) اضافه یا درج گردیده است. همین طور گشتار درج *for-to* در جمله ی: *It is easy for you to learn English*

ب) گشتار حذف^۲:

همانطور که گفتیم این گشتار، عنصری را از جمله حذف می کند. مثلا گشتار حذف *There*:
There is a pen on the table.

A pen is on the table.

همینطور گشتار حذف گروه اسمی (*NP*) یکسان از جمله که آن را *Equi NP Deletion* می نامند، مثل آنچه در جمله ی زیر رخ می دهد: «علی به بازار رفت، \emptyset برای خود پیراهنی خرید، سپس \emptyset با عجله به خانه بازگشت.» در واقع نهادهای دو جمله بعدی به قرینه ی «علی» در جمله اول حذف شده اند. گشتار امری ساز نیز از همین دسته گشتارهاست. مثلاً:

$\left\{ \begin{array}{l} \text{You go to the blackboard.} \\ \text{Go to the blackboard.} \end{array} \right.$

در واقع گشتار امری ساز^۳ فقط در جملاتی عمل می کند که فاعل آنها *you* باشد و این ضمیر در روستاخت حذف می شود.

ج) گشتار حرکتی^۴:

این گشتار، عنصری را در درون جمله حرکت می دهد. مثل جملات سؤالی:

$\left\{ \begin{array}{l} \text{You can sing.} \\ \text{Can you sing?} \end{array} \right.$

یا در جملات مجهول که در این گونه جملات، گشتار مجهول ساز، مفعول را به محل فاعل جمله ارتقاء می دهد.

$\left\{ \begin{array}{l} \text{Ali ate the apple.} \\ \text{The apple was eaten.} \end{array} \right.$

هم چنین گشتار حرکت ادات^۵ نیز از این جمله گشتارهاست.

$\left\{ \begin{array}{l} \text{Turn on the TV.} \\ \text{Turn the TV on.} \end{array} \right.$

د) گشتار جایگزینی^۶: این گشتار عنصری را جایگزین عنصر دیگر می کند. از آن جمله می توان به گشتار انعکاسی^۷ اشاره کرد:

$\left\{ \begin{array}{l} \text{I bought I a house.} \\ \text{I bought myself a house.} \end{array} \right.$

1. insertion or addition

2. deletion

3. imperative

4. movement Transformation

5. particle Movement

6. substitution

7. reflexivization